

پاسبان شهر دل

(عقل و ایمان در آرای مولانا)

الهام هادی نجف آبادی

سرشناسه	: هادی نجف‌آبادی، الهام، ۱۳۶۲ -
عنوان قراردادی	: مثنوی، برگزیده، شرح
عنوان و نام پدیدآور	: پاسبان شهر دل: عقل و ایمان در آرای مولانا/ الهام هادی نجف‌آبادی.
مشخصات نشر	: تهران: ایزدیار، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	: ۲۶۳ ص.
شابک	: 978-600-96243-0-0
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیا
ادداشت	: کتابنامه.
عنوان دیگر	: عقل و ایمان در آرای مولانا.
موضوع	: مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ق. — عقل
موضوع	: مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ق. مثنوی — نقد و تفسیر
موضوع	: مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ق. مثنوی — ایمان
موضوع	: شعر فارسی — قرن ۷ق. — تاریخ و نقد
موضوع	: سان در ادبیات
موضوع	: عقل و ایمان
شناسه افزوده	: مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ق. مثنوی، برگزیده، شرح
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۵ ۲۸/۱ P11۱
رده‌بندی دیویی	: ۱/۱۸۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۹۰۰۷۲

پاسبان شهر دل

مؤلف: الهام هادی نجف‌آبادی

ویراستار و صفحه‌آرا: محبوبه زیدی

طرح جلد: سعیده زائری

نوبت چاپ: اول تیراژ: ۵۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۲۴۳-۰-۰



تلفن ۷۷۴۱۹۰۷۸

مقدمه..... ۴

منابع و مآخذ..... ۱۱

فصل اول : انسان‌شناسی..... ۱۲

انسان از نظر مولانا..... ۱۳

مسائل وجودی انسان..... ۱۷

جسم و جان..... ۱۸

عقل و عکس..... ۲۵

عشق و جان..... ۲۸

رابطه انسان و خدا..... ۳۲

تشبیه و تنزیه..... ۴۶

منابع و مآخذ..... ۵۵

فصل دوم : عقل..... ۵۷

عقل در اصطلاح..... ۵۸

واژه عقل و معنای آن در قرآن..... ۵۸

عقل در روایات..... ۵۹

عقل در نزد فلاسفه..... ۶۰

عقل در نزد عرفا..... ۶۰

ماهیت کارکردی عقل..... ۶۱

عقل از دیدگاه مولانا..... ۶۵

اختلاف عقل‌ها..... ۶۸

عقل جزئی و عقل کلی..... ۷۳

عقل کسبی و عقل موهوبی (وهمی، لذتی)..... ۹۲

۹۶	عقل نظری و عقل عملی
۹۸	عقل مدوح و عقل مذموم
۱۰۶	عقل و حس
۱۱۵	حال حواس باطنی چیست؟
۱۱۶	عقل و وهم
۱۲۰	عقل و نفس
۱۳۰	عقل ایمانی
۱۳۴	عقل و حس
۱۳۹	عقل فلسفی
۱۴۵	معرفت
۱۴۵	عقل و حیرت
۱۵۱	عقل مجرد
۱۵۱	ویژگی های عقل مجرد از دنیا و مالا
۱۵۴	عقل و عشق
۱۵۶	تقرب ایمان به عشق
۱۶۶	تطابق عقل و عشق
۱۷۳	منابع و مأخذ
۱۷۸	فصل سوم : ایمان
۱۷۹	ایمان در عرفان
۱۸۲	مراتب ایمان
۱۸۳	تصدیق و تسلیم قلبی
۱۸۸	ایمان و اقرار زبانی
۱۹۰	انجام طاعات (اعمال صالح)
۱۹۵	ایمان و شریعت

۲۰۶.....	کفر و ایمان.....
۲۱۷.....	ایمان و اختیار.....
۲۲۲.....	ایمان و خود شناسی.....
۲۳۴.....	انواع ایمان.....
۲۳۴.....	ایمان فطری.....
۲۳۵.....	ایمان مستقر و مستودع.....
۲۳۶.....	ایمان اضطراری.....
۲۳۸.....	ایمان بتبدی.....
۲۴۱.....	ایمان حقیقی.....
۲۴۵.....	مقامات ایمان.....
۲۵۰.....	انسان کامل: تجلی عقل و ایمان.....
۲۶۱.....	منابع و مأخذ.....

مقدمه

انسان هم خودآگاه است و هم جهان آگاه، و دوست می دارد از خود و از جهان آگاه تر گردد. تکامل و پیشرفت و سعادت او در گرو این دو آگاهی است. از این دو آگاهی کدام از نظر اهمیت در درجه اول است و کدام در درجه دوم؟ داوری در این موضوع، چندان ساده نیست؛ برخی بیشتر به خودآگاهی بها می دهند و برخی به جهان آگاهی! احتمالاً یکی از وجوه اختلاف طرز تفکر شرقی و طرز تفکر غربی در نوع پاسخی است که به این پرسش می دهند، هم چنان که یکی از وجوه تفاوت بین ایمان و علم در این است که علوم عقلی وسیله جهان آگاهی و ایمان را به رهایی خودآگاهی است. البته این علوم عقلانی سعی دارد انسان را همان گونه که به جهان آگاهی می رساند به خودآگاهی نیز برساند. علم النفس‌ها چنین وظیفه‌ای بر عهده دارند، اما خودآگاهی‌هایی که به واسطه علم و عقل به دست می آید مرده و بی جان است، نه شوری در دل‌ها می افکند و نه نیروهای خفته انسان را بیدار می سازد، برخلاف خودآگاهی‌هایی که از ناحیه دین و مذهب پیدا می شود که با یک ایمان پویا همراه می شود. خودآگاهی ایمانی، سراسر وجود انسان را مشتعل می سازد. آن خودآگاهی که خود واقعی انسان را به یاد می آورد، غفلت را از او می زداید، آتش به جان می افکند و او را دردمند و درد آشنا می سازد، کار علوم و عقول نیست!

دعوت به خودآگاهی و این که «خود را بشناس تا خدای خود را بشناسی»، «خدای خویش را فراموش مکن که خودت را فراموش نکنی» سراسر به تعلیمات مذاهب است. از سویی دیگر تجربه‌های تاریخی نشان داده است که ایمانی علم و عقل از ایمان خسارت‌های غیر قابل جبرانی به بار آورده است. ایمان را در پرتو علم باید شناخت؛ ایمان در روشنائی علم از خرافات دور می ماند؛ با دور افتادن علم از ایمان، ایمان به جهود و تعصب کور و به دور خود چرخیدن و راه را به جایی نبردن تبدیل می شود. آن جا که علم و عقل و معرفت نیست، ایمان

مؤمنان نادان وسیله‌ای می‌شود در دست منافقان زیرک. علم و عقل به ما روشنایی و توانایی می‌بخشد چنانچه ایمان عشق و امید و گرمی؛ علم ابزار می‌سازد و ایمان مقصد؛ علم سرعت می‌دهد و ایمان جهت؛ علم انقلاب برون است و ایمان انقلاب درون؛ علم جهان را جهان آدمی می‌کند و ایمان روان را روان آدمیت می‌سازد؛ علم و عقل به معرفت می‌انجامد و ایمان به رستگاری.

پیر من از رابطه میان عقلانیت و ایمان در درازای تاریخ اندیشه، همواره مورد بحث و گفتگو بوده و هنوز هم هست و خواهد بود. پس زندگی انسان به ایمان و عقلانیت، هر دو نیاز دارد. بدون ایمان، زندگی بی معنا و خالی از امید می‌شود. بدون عقلانیت زندگی خرافاتی، باطل و بیهوده می‌شود. بدون ایمان، ارزش از دست می‌رود و بدون عقلانیت، نتیجه می‌گردد و بدون عقلانیت، معیارهای کمال، قابل دستیابی نمی‌شود و اهداف، دلخواه می‌گردند! سعادت انسان در گرو انگیزه، هدف، معنا، جهت، ارزش و اصول است. این امور تنها از طریق ایمان به دست می‌آیند. افزون بر این، سعادت انسان نیازمند معرفت، روش‌ها و ابزار برای دستیابی به اهداف و تحقق امیدها، و معیارهای داور میان ارزش‌ها و اصول است؛ و اینها را تنها از طریق عقل می‌توان دریافت.

قرآن کریم، عقل را مدار ایمان و ايقان می‌داند؛ هر کس کمترین آشنایی با الهیات و عالم تأله داشته باشد تردیدی ندارد که تأله بدون عقل ممکن نیست و وحی با امداد عقل به بسط آن کمک می‌کند و عقل به یاری وحی با قلم‌های تازه‌ای وارد می‌شود و به نورانیتی نایل می‌گردد. بنابراین اگر عقل، نور باشد، به معرفت حقایق نائل می‌گردد و چون معرفت حاصل گشت؛ عبادت حقیقی می‌باشد. عقل نوری حتی مرتبه ضعیف آن مقتضی عبادت خداست. چنانکه در قرآن، خداوند کسانی را که از عقل خود پیروی نکرده و در نتیجه، پرستش‌گر غیر خدا شده‌اند را مورد سرزنش و شمانت شدید قرار داده است و تنها راه

رسیدن به ایمان واقعی و عبادت حقیقی را پیروی از عقل معرفی کرده است:
 "اف لكم و لما تعبدون من دون الله افلا تعقلون" (انبیاء: ۶۷)

بنابراین از نظر قرآن راه معرفت، تعقل است و تا تعقل نباشد معرفت حقیقی نیست پس معرفت و ایمان به خدا بدون عقلانیت ممکن نیست. در سوره یونس، آیه ۱۰۰ آمده است:

"وما كان لنفس ان تومن الا باذن الله ويجعل الرجس على الذين لا يعقلون"

و در آیه ۱۰۱ می فرماید:

"انظروا ماذا في السماوات والارض و ما تغنى الآيات و النذر عن قوم لا يؤمنون"

مفاد این آیات، این است که اگر خداوند می خواست تمام زمینیان ایمان بیاورند، هرآینه این کار می شد و بیک خداوند این طور نخواسته است و برای اعطای موهبت ایمان، ملاک و معیار قرار داده است. بدین قرار که خداوند در آیه اول؛ ابتدا رجس را - که مصداق آن در این مقام همان شک و تردید مساوی با کفر می باشد - از اهل تعقل سلب کرده تا زمینه پیدایش ایمان در ایشان فراهم گردد. لذا منزّه بودن از رجس و رسیدن به ایمان، فرع بر عقل و تعقل می باشد. لذا این که خداوند در سوره انعام می فرماید:

"يجعل الله الرجس على الذين لا يؤمنون" (انعام، آیه ۱۱۰)

به شهادت این آیه و آیه ۱۰۰ سوره یونس، که در یکی اهل عقل و یکی در دیگری اهل ایمان از رجس منزّه و مبرا شده اند، نتیجه گرفته می شود که این دو گروه - اهل تعقل و اهل ایمان - لازم و ملزوم یکدیگرند و درواقع به یک مصداق و یک وجود، موجود هستند، پس مؤمن واقعی همان عاقل واقعی و عاقل واقعی همان مؤمن واقعی است.

نه تنها در اسلام، در دیگر ادیان نیز شناخت راه‌های رسیدن به معرفت و دست‌یافتن به حقیقت همواره مطرح بوده است؛ چنان‌چه آگوستین، عارف مشهور مسیحی در تقدم و تأخر مرتبتی عقل و ایمان؛ به این دست یافت که امن‌ترین طریق وصول به حقیقت، طریقی نیست که از عقل شروع شود و از ایمان عقلی به ایمان منتهی گردد؛ بلکه برعکس، طریقی است که مبدأ آن ایمان است و از وحی به عقل راه می‌یابد. آگوستین با رسیدن به چنین نتیجه غیرمترقبه‌ای، ایمان دینی را که مبتنی بر حقایق و حیاتی است را مبدأ می‌چون و چرای معرفت را قرار می‌دهد. فرد مسیحی در میان حقایقی که به آن‌ها اعتقاد دارد، این وحی را می‌بیند که سرانجام روزی به رؤیت خداوندی که به او ایمان آورده است؛ دل‌خوش و در آن هنگام به سعادت ابدی می‌رسد. از این‌روست که در دنیا، دانشی پرستش، در جستجوی یافتن اسرار وحی از طریق نور تکوینی عقل است. ملاحظه کنید تا شیء دقیقاً آن چیزی است که آگوستین معمولاً «تعقل» می‌خواند، یعنی تفکر را، همان معنای قاعده مشهور آگوستین است که: «فهم پاداش ایمان است؛ لذا، در پی آن مباش که بفهمی تا ایمان آوری، بلکه ایمان بیاور تا بفهمی».

حال در مورد معرفت‌شناسی عارفی چون مولوی در میان گفت: او و اکثر عرفا گوهر دین را نوعی تجربه دینی می‌دانند، با این تفاوت که در نظر عرفا، مولوی سطح عالی تجربه که نوعی خاص از شهود عرفانی است گوهر دین به حساب می‌آید؛ مولوی در کتاب فیه مافیه می‌گوید:

«هر علمی که آن به تحصیل و کسب در دنیا حاصل شود، آن علم ابدان است و آن علم که بعد از مرگ حاصل شود، علم ادیان است، دانستن علم انا الحق علم ابدان است و "انا الحق" شدن علم ادیان است. نور چراغ و آتش را دیدن علم ابدانست و سوختن در آتش یا در نور چراغ علم ادیان است». به نظر مولوی گوهر دین، تجربه اتحاد عرفانی است. مولوی در جایی از مثنوی می‌گوید که هم

فرعون و هم حلاج ادعای این اتحاد عرفانی را داشته‌اند. حلاج تجربه این اتحاد را داشت لذا رستگار شد، اما فرعون تجربه آن را نداشت و لذا دوزخ شد.

گفت فرعونى انا الحق، گشت پست گفت منصورى انا الحق و برست
 آن انا را لعنه‌الله در عقب وین انا را رحمه‌الله اى مُحب
 (دفتر ۳۶/۵ - بیت ۲۰۳۵)

علت این مطلب روشن است؛ حلاج انا الحق می‌گفت، چون به مقام فنا رسیده بود. او را در همه چیز مساوی تجربه می‌کرد، اما فرعون به چنین مقامی نرسیده بود. و انا الحق گفتن او از باب دید استقلال‌ی‌اش بود. البته باید توجه داشت که تجربه اتحاد عرفانی، سطح عالی تجارب عرفانی است.

علی‌ای حال آنکه ما سریند عرفا با عقل مخالفند چه حکمی دارد؟ این قول نه تنها درست نیست، بلکه پذیرش آن جفا در حق عرفان و عرفا است؛ و گفتن آن، حکایت از این دارد که عرفا را به خصوص عرفان نظری را به درستی نمی‌شناسیم، عقل یکی از قوای ادراکی است که خدا به انسان عطا کرده و وجه تمیز او از سایر حیوانات است. عارف، چگونه می‌تواند آن را نادیده انگارد یا با آن ضدیت و مخالفت کند؟ از آن جا که عارف در صدد شناختن حقایق هستی است، چاره‌ای ندارد جز این که همه قوای ادراکی انسان را به دقت شناسایی و نقادی کند تا بتواند هریک از آن‌ها را در جای خود قرار دهد.

در کنار نقد و بررسی همه قوای ادراکی، به خصوص وعیفه و ادعای عارف این است که می‌خواهد قلمرو توانایی عقل بشری را با دقت و ژرفکائی، بیان کند تا بتواند علاوه بر ادای حق عقل، از عقل عبور کند و به ساحت دیگری گام نهد و به طوری و رای طوری عقل رود. شناختن حد عقل، و به کار بردن آن در گستره قلمرو خاص او، ادای حق عقل است نه جفا در حق آن و ادای حق هر چیز، شناختن جایگاه وجودی آن و قرار دادنش در آن جایگاه است؛ که در غیر

این صورت، بر او جفا کرده ایم. درواقع عرفا بر این اعتقادند؛ که عرفان عبور از عقل است و نه مخالفت با عقل و این نکته غیر قابل انکار است؛ ایشان وصول به ساحت ایمان را در گذر از تعینات و حدود و ثغور قوه‌های فکری، منطقی و عقلی می‌دانند.

در این سن؛ مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی، عارفی بی‌بدلیل است و مثنوی او دریای عرفان خوانده‌اند، اشعارش مملو از طراوت عشق و بوی عطر معشوق است. چنین می‌نماید که او مخالف عقل و جانب‌دار عشق بوده است و در اثبات این ادعا برخی به اشعاری مانند:

چون قلم نوشتن می‌شتافت چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت
عقل، در شرحش پیر خرد دل بخت شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت
(دفتر ۱۵/۱ - بیت ۱۱۴)

استناد می‌کنند. قابل ذکر است که مولانا در زمانی می‌زیست که حمله به فلسفه «مشائی» با پایه استدلالی آن رواج یافته بود و در واقع پس از حملات غزالی به فلسفه مشائی و مخالفت بعضی از صوفیه مانند سنائی با فلسفه، این روند متداول بود، چنانکه مولانا نیز در شعر معروف خود می‌نماید:

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین، سخت بی‌تکی بود
(دفتر ۱ - بیت ۲۰۴)

این مخالفت با فلسفه وقت و به دنبال آن عناد با عقل و استدلال به مثابه هر روزی، آن‌را؛ برخی حجت از برای مخالفت مولانا با عقل به‌طور کلی دانسته‌اند و کمتر به شرایط تاریخی رابطه بین تصوف و فلسفه در عصر مولانا توجه کرده‌اند، درحالی‌که مولانا خود یک حکیم و عارف در بالاترین سطح بوده و

هیچ‌گاه ارزش عقل به معنای کل را در کسب معرفت الهی فراموش نکرده است. (ریاحی، ۱۳۸۴، ص ۱۰) و حتی وی در مورد انسان‌های عادی فرموده است:

ای برادر تو همه اندیشه‌ای مابقی تو استخوان و ریشه‌ای
(دفتر ۲- بیت ۲۷۸)

مسئله عقل و ایمان و رابطه و تلازم این‌دو یکی از برجسته‌ترین و مهمترین مسائلی است که از دیرباز مورد توجه فیلسوفان، متألهان و الهی‌دانان بوده است، دیرپای بود این مسائل آن‌را از محور توجه قرار گرفتن نیانداخته است و پاسخ‌ها داده شده به آن نیز هرآینه مورد بازنگری و تأمل دوباره قرار گرفته و می‌گیرند. برای آنکه همان از حیاتی‌ترین مسائل بشری است که با همه وجود انسان سر و کار دارد. رکل حتی او را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد و عقل نیز که ابزار سنجش و ارزیابی انسان است و اهمیت آن مبرهن است. طرح دیدگاه مولانا حول محور عقل و ایمان و عاملین دو، سرآغاز عقل‌آموزی و دین‌پژوهی است؛ حال این نوشتار، قصد دارد که آن حقیقت محض را بجوید، چنان‌چه هم بر دل مؤمن نشیند و هم بر عقل عاقل.